

درست نویسی واژگانی

از گرفتاریهای رایج نویسندگان، تسلط نداشتن بر فنّ اِملاست. همان قدر که «درست نویسی املائی» به یک نوشته آبرو می‌بخشد، «غلط نویسی املائی» نشان دهنده ضعف و بی‌دقتی و سهل‌انگاری نویسنده است. به ویژه، نویسندگان جوان و کم‌تجربه باید با بردباری، املا صحیح کلمات و ترکیبات فارسی و عربی را بیاموزند و روا ندارند که غلطهای املائی مایه کم‌اعتباری آثارشان شود.

در اینجا، ابتدا فهرست برخی از واژه‌های متشابه که تلفظ یکسان، اما املا و معنای متفاوت دارند، درج می‌شود. سپس بعضی واژه‌های غیر متشابه نیز که معمولاً در نوشتن و گفتن آنها خطا صورت می‌گیرد، فهرست می‌شود. سرانجام هم فهرست برخی از غلطهای مصطلح و رایج در زبان فارسی و شکل صحیح آنها می‌آید. امید است نویسندگان کوشا با مطالعه فرهنگهای لغت و نیز آثار معتبر نثر فارسی، این راه را جدی و استوار دنبال کنند.

فهرست برخی واژه‌های متشابه

۱- آئیم: گناهکار.	۴- آقا: مرد.
عاصم: نگهبان.	آغا: بانو، خانم، خاتون.
۲- اجل: آینده.	۵- ابلغ: رساتر.
عاجل: شتابنده.	أبلق: سیاه و سفید.
۳- آذر: آتش، ماه شمسی.	۶- اُتلال: توده‌های خاک و ریگ.
آزر: عموی حضرت ابراهیم.	اطلال: ویرانه‌های بازمانده از جایی.

اَثیر: کره آتش، هوا و فلک.	۷- اِثم: گناه.
عَسیر: دشوار.	اِسْم: نام.
اَصیر: موهای نزدیک به هم و پیچیده.	۸- اَثمار: میوه‌ها.
عَثیر: نشان خفی، گل و لای تُتک.	اَسمار: افسانه‌ها.
۱۹- اَشباح: سایه‌ها، پیکرهای خیالی.	۹- اِحسان: نیکی کردن.
اَشباه: هماندها.	اِحسان: زناشویی.
۲۰- اَشیاء: چیزها.	۱۰- اِخس: فرومایه‌تر.
اَشیاع: پیروان.	اِخس: خاصتر.
۲۱- اِعسار: تنگدست شدن.	۱۱- اَذَل: خوارتر.
اِعصار: گردباد.	اَضَل: گمراه‌تر.
۲۲- اِغفال: فریب دادن.	۱۲- اِرتجاع: پس رفتن.
اِغفال: قفل نهادن و در بستن.	اِرتجاع: امیدواری.
۲۳- اِغناء: بی نیاز کردن.	۱۳- اَرْض: زمین.
اِقتاع: قانع کردن.	عَرْض: پهنا.
۲۴- اَقرب: نزدیکتر.	۱۴- اِرضاء: خشنود کردن.
عَقرب: کژدم.	اِرضاع: شیردادن.
۲۵- اِلغاء: لغو کردن، باطل کردن.	۱۵- اَزهر: نورانی‌تر.
اِلقاء: تلقین کردن، آموختن.	اَظْهر: آشکارتر.
۲۶- اَلَم: درد.	۱۶- اَساس: بنیاد، پایه.
عَلَم: نشان، درفش.	اَناث: لوازم خانه.
۲۷- اَلیم: دردناک.	۱۷- اَصوات: آوازه‌ها، صداها.
عَلیم: دانا.	اَسواط: تازیانه‌ها.
۲۸- اِمارت: امیری، فرمانروایی.	۱۸- اَسیر: گرفتار.
عِمارت: ساختمان، آباد کردن.	عَصیر: شیر، عصاره.

۴۱- تأدیه: پرداختن.	۲۹- امانت گذار: قرار دهنده امانت نزد کسی.
تعدیه: متعدی کردن فعل.	امانت گزار: اداکننده امانت.
۴۲- تَأَلَّم: دردناک شدن.	۳۰- أَمَل: آرزو.
تَعَلَّمَ: یاد گرفتن.	عَمَل: کار.
۴۳- تَأَسَّف: افسوس خوردن.	۳۱- اِنْتَسَاب: نسبت داشتن، نسبت دادن.
تَعَسَّف: بیراهه رفتن.	اِنْتِصَاب: گماشتن.
۴۴- تَأَوَّل: شرح دادن، بازگشت دادن.	۳۲- اِنْتِفَاء: نیست شدن، از میان رفتن.
تَعَوَّل: اعتماد کردن.	اِنْتِفَاع: نفع بردن.
۴۵- تَحَدِيد: محدود کردن.	اِنْتِفَاء: خاموش شدن.
تَهْدِيد: ترساندن.	۳۳- اَوَان: آغاز.
۴۶- تَحْلِيل: از هم گشودن، حل کردن.	عَوَان: میانسال، پاسبان.
تَهْلِيل: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفتن.	۳۴- بَأْس: سختی، شجاعت، شکنجه.
۴۷- تَرَاز: نقش و نگار پارچه.	بَعَث: برانگیختن.
طَرَاز: طبقه، ردیف.	۳۵- بِالطَّبِيعِ: از روی طبع.
۴۸- تَزْكِيه: پاک کردن، زکات دادن.	بِالتَّبِيعِ: در نتیجه.
تَذْكِيه: شاهرگ زدن، ذبح کردن،	۳۶- بَحْر: دریا.
پیرتر شدن، در اصطلاح فقه	بَهْر: بهره، سهم.
ذبح شرعی راگویند که خون	۳۷- بَرَاءَت: بیگناهی، پاکدامنی.
- متعارف از حیوان برود.	بَرَاءَت: کمال فضل و ادب، برجستگی.
۴۹- تَسْرِيح: آزاد کردن.	۳۸- پَرْتَعَال: نام کشوری.
تَصْرِيح: روشن و آشکارا گفتن.	پَرْتَعَال: نام میوه ای.
۵۰- تَعْوِذ: دعا، طلسم.	۳۹- تَابِع: پیرو.
تَعْوِض: عوض کردن.	طَابِع: چاپ کننده.
۵۱- تَغْلِب: به زور گرفتن، غلبه کردن.	۴۰- تَأَثَّر: اثر پذیرفتن.
تَقَلَّب: دگرگون و وارونه کردن.	تَعَسَّر: دشواری.

۶۳- حاسد: حَسَد ورزنده.	۵۲- تفریق: یکم کردن عددی از عدد دیگر.
حاصد: دروگر.	تفریح: فارغ کردن.
۶۴- حارث: برزگر، کشاورز.	۵۳- ثری: خاک.
حارس: نگهبان.	ثرا: ثروت، زیادی فامیل.
۶۵- حازم: دور اندیش.	سرا: خانه.
هازم: شکست دهنده.	۵۴- ثمر: میوه، حاصل.
۶۶- حائل: آنچه میان دو چیز واقع شود.	سمر: افسانه، زیانزد.
هائل: ترسناک، هولناک.	۵۵- ثمن: قیمت.
۶۷- حُبوب: دانه‌ها.	سَمَن: نام گلی.
هُبوب: وزش باد.	۵۶- ثمین: گرانها.
۶۸- حَذَر: پرهیز کردن.	سَمین: فربه، چاق.
حَضَر (ضد سفر): ماندن.	۵۷- ثنا: ستایش.
۶۹- حراثت: کشاورزی.	سنا: روشنائی، بلندی.
حراست: نگهبانی.	۵۸- ثواب: پاداش.
۷۰- حَزْم: دوراندیشی.	صواب: درست.
هَزْم: شکست دادن.	۵۹- ثوب: جامه.
هضم: گوارش.	صوب: طَرَف، ناحیه.
۷۱- حلیم: بردبار، شکیب.	۶۰- جاجد: انکار کننده.
هلیم: نوعی خوراک.	جاهد: کوشنده.
۷۲- حور: زنان سیاه چشم بهشتی.	۶۱- جَحَد: حاشا کردن، انکار کردن.
هور: خورشید.	جَهْد: کوشش.
۷۳- حوزه: ناحیه، طرف، طبیعت.	۶۲- جَذر: ریشه.
حوضه: مقدار زمینی که رودخانه‌ای	جَزَر: فرو رفتن آب دریا بر اثر حرکت
آن را سیراب می‌کند.	ماه، بریدن.

۸۵- ذَمیمه: زشت.	۷۴- حول: پیرامون، اطراف.
ذَمیمه: پیوست.	حول: ترس.
۸۶- رائی: بیننده.	۷۵- حیات: زندگی.
راعی: چوپان.	حیات: فضای سرگشاده خانه.
۸۷- رازی: اهل «ری».	۷۶- حیث: جهت.
راضی: خشنود.	حیص: کنار افتادن.
۸۸- زخم: آسیب.	۷۷- حین: هنگام.
ضخم: ستمبر، پر حجم.	هین: آگاه باش.
۸۹- زرع: کاشتن.	۷۸- خار: تیغ درخت یا گیاه.
زرع: مقیاس قدیم طول و معادل ۱/۰۴ متر.	خوار: ذلیل.
۹۰- زمین: گره خاک.	۷۹- خاستن: بلند شدن.
ضمین: عهده دار.	خواستن: طلبیدن.
۹۱- زحیر: ناله، دل پیچه.	۸۰- خان: خانه، مرد بزرگ.
ظَهِیر: پشتیبان.	خوان: سفره.
۹۲- زَهر: سم، گل و شکوفه.	۸۱- ذَقَن: چانه، زَنخندان.
ظَهر: پشت.	زَعَن: پرنده‌ای- شکاری، غلیواژ.
۹۳- سَبا: سرزمینی در ناحیه یمن.	۸۲- ذَلیل: خوار.
صبا: باد لطیف، باد شرقی.	ضلیل: بسیار گمراه.
۹۴- سَباحت: شنا، شناگری.	۸۳- ذَلت: خواری.
صَباحت: زیبایی.	زَلت: سنگ صاف، نوعی گیاه.
۹۵- سائند: سرور، سید.	ظِلَّة: سایبان.
ساعد: ساق دست، فاصله بین آرنج و مچ.	۸۴- ذَم: بدگویی.
صائند: شکارکننده.	زَم: بستن، تکبیر.
صاعد: بالا رونده.	ضَم: پیوستن، ضمّه.

۱۰۹- صُدْرَه: قسمت بالای سینه ، جامه‌ای بی آستین که سینه را بپوشاند.	۹۶- سائق: راننده، سوق دهنده.
سُدْرَه: پیراهن سفید و گشاد.	صائغ: زرگر، ریخته‌گر.
۱۱۰- طوفان: باد شدید، باران سخت.	۹۷- سُتور: چهارپا.
توفان: غرّنده، توفنده.	سُطور: خطها، سطرها.
۱۱۱- عَزْم: قصد.	۹۸- سَحَر: صبح زود.
عَظْم: استخوان.	سَهَر: شب بیداری.
۱۱۲- غالب: چیره.	۹۹- سَریح: آسان.
قالب: شکل، کالبد.	صریح: روشن و آشکار.
۱۱۳- غدیر: آبگیر.	۱۰۰- سَریر: تخت.
قدیر: توانا.	صَریر: فریاد کردن، صدای آب.
۱۱۴- غُرَبَت: دوری.	۱۰۱- سَفیر: پیام آور.
قُرَبَت: نزدیکی.	صَفیر: صدای سوت، آواز پرنده.
۱۱۵- غَزَا: جنگ.	۱۰۲- سَلَب: گرفتن، جدا کردن.
قضا: سرنوشت، ادای واجب انجام نشده در وقت معین، قضاوت.	صَلَب: بُردبار.
قذی: خاشاک.	۱۰۳- سور: جشن، عروسی.
غذا: خوراک، تلفظ قدیم: غِذاء.	صور: بوق، شیپور.
۱۱۶- غُرّه: اوّل هر ماه قمری.	۱۰۴- سُور: سوره‌ها.
قُرّه: روشنایی.	صُور: صورتها.
۱۱۷- عَمَز: سخن چینی.	۱۰۵- سیف: شمشیر.
عَمَض: چشم پوشی.	صیف: تابستان.
۱۱۸- غوث: فریادرسی.	۱۰۶- سَوَط: تازیانه.
غوص: فرو رفتن.	صَوَت: صدا.
۱۱۹- غوی: گمراه.	۱۰۷- شَبیح: سیاهی که از دور به نظر آید.
قوی: زورمند.	شَبّه: نوعی سنگ سیاه.
	۱۰۸- شَسْت: انگشت پهن دست و پا، دام.
	شصت: عدد «۶۰».

۱۳۳- مَرئى: دیده شده.	۱۲۰- غياث: فریادرس.
مَرعى: رعایت شده.	قیاس: مقایسه.
۱۳۴- مستور: پوشیده شده.	۱۲۱- غیظ: خشم شدید.
مسطور: نوشته شده.	غیض: کاهش آب، اندک.
۱۳۵- مَزْمَره: چشیدن.	۱۲۲- فائز: رستگار.
مَضْمَضه: آب در دهان گرداندن.	فائض: بهره مند.
۱۳۶- مَعونت: کمک و یاری.	۱۲۳- فاسد: تباه.
مَوَوَّت: هزینه، رنج و محنت.	فاصد: زنده رگ.
۱۳۷- مُغنى: آواز خوان.	۱۲۴- فسیح: گشاد.
مُقنى: چاه کن.	فصیح: شیوا.
۱۳۸- مَقروض: فرض شده.	۱۲۵- قَدْر: ارزش، اندازه.
مَقروز: جدا شده.	غَدْر: بی وفایی، خیانت.
۱۳۹- مُتَفى: از بین رفته، نیست شونده.	۱۲۶- قُل: کمی، تنگدستی.
مُنطَفى: خاموش.	عُل: بند و زنجیر، عطش.
۱۴۰- منسوب: نسبت داده شده.	۱۲۷- مَأثور: نقل شده، جزا داده شده.
منسوب: گماشته.	مَأسور: گرفتار، اسیر.
۱۴۱- مَوثود: زنده به گور شده.	۱۲۸- مَأمور: امر شده.
موعود: وعده داده شده.	معمور: آباد شده.
۱۴۲- مَهجور: جدا شده و دور افتاده.	۱۲۹- مَأمول: آرزو، آرزو شده.
مَحجور: ممنوع از تصرف در مال خود.	معمول: عمل شده، رایج.
۱۴۳- ناکس: سر به زیر افکننده، نگوینسار.	۱۳۰- مَتبوع: مورد تبعیت.
ناکث: پیمان شکن.	مَطبوع: خوشایند.
۱۴۴- نُكس: بازگشت بیماری.	۱۳۱- مُحسن: نیکوکار.
نُكث: شکستن پیمان.	محسن: پارسا.
۱۴۵- نواحى: ناحیه ها.	۱۳۲- مَحظور: ممنوع و حرام.
نواهى: نهی شده ها.	مَحذور: مانع، گرفتاری.

فهرست برخی غلطهای املائی رایج^{۱۱۱}

در اینجا فهرستی از برخی اغلاط مشهور املائی ارائه می‌شود؛ برخی از این اغلاط ناشی از شیوه خط نادرست، بعضی برخاسته از کم سوادی و بی توجهی نویسندگان و مترجمان معاصر و تعدادی هم به جا مانده از سنتهای نادرست هستند.

نادرست	درست	نادرست	درست
۱- آئین	آیین	۱۷- اَطو	اتو
۲- آئینه	آینه	۱۸- اَمَان	عَمَان (پابخت‌آردن)
۳- آذوقه	آزوقه	۱۹- اَمْتِئَاء	اَمْتِنَاع (خودداری)
۴- آسمان قُزُمِبِه	آسمان غُزُنِبِه	۲۰- اِنْضِجَار	اِنْزِجَار
۵- اَبولقاسم	ابوالقاسم	۲۱- اِنْظِبَاط	اِنْضِبَاط
۶- اِحترام گذاشتن	احترام گزاردن	۲۲- بَاطِرِی	بَاطِرِی
۷- ادب گذاشتن	ادب گزاردن	۲۳- بَانْکِ بَلَنْد	بَانْکِ بَلَنْد
۸- آزاده	عَزَادِه (مَنْجَنیق)	۲۴- بَدْعَتْ گِزَار	بَدْعَتْ گِزَار
۹- اَزْضِرُوم	ارزروم (شهری در ترکیه)	۲۵- بَرخِوِاسْتِن	بَرخِاسْتِن
۱۰- اسحق	اسحاق	۲۶- بُرْحِه	بُرْهِه
۱۱- اسطوانه	استوانه	۲۷- بَرْدِه گَان	بَرْدِگَان
۱۲- اسمعیل	اسماعیل	۲۸- بَسْمِه تَعَالِی	بَاسْمِه تَعَالِی
۱۳- اشگ	اشک	۲۹- بَنْدِه گِی	بَنْدِگِی
۱۴- اِشْگَال	اِشْکَال	۳۰- بَنیَانْ گِزَار	بَنیَانْ گِزَار
۱۵- اِطَاق	اتاق	۳۱- بَهْرَمَنْد	بَهْرِه مَنْد
۱۶- اَطْرَاق	اُتْرَاق	۳۲- بَهْبُوحِه	بَحْبُوحِه

*- در این فهرست، تنها شیوه خط فارسی ملاحظه شده است، و گرنه بعضی از این واژگان در زبان عربی با همان املائی ستون راست صحیح هستند، مانند اسحق، اسمعیل و رحمن.

نادرست	درست	نادرست	درست
۳۳- بوالعجب	بُلْعَجَب	۵۶- خَوَارِيُون	خَوَارِيُون
۳۴- بوالفضول	بُلْفُضُول	۵۷- جِيث و پِيث	جِيص و پِيص
۳۵- بوالهوس	بُلْهُوس	۵۸- حيز	هيز (مخنث)
۳۶- پائيز	پايز	۵۹- خبرگذاري	خبرگذاري
۳۷- پائين	پاين	۶۰- خدمتگذار	خدمتگذار
۳۸- پايه گزار	پايه گزار	۶۱- خُشگ	خُشک
۳۹- پيشخوان	پيشخان	۶۲- خُشِيَت	خُشِيَت
۴۰- پيغام گزار	پيغامگزار	۶۳- خوابگذاري	خوابگذاري (تعبير خواب)
۴۱- تربيت	تربيت	۶۴- خواستگاه	خاستگاه (منشأ)
۴۲- تقويت	تقويت	۶۵- خورجين	خُرجين
۴۳- تُمِشگ	تمشک	۶۶- خوردسال	خُردسال
۴۴- توجّه او	توجّه او	۶۷- خورد وکلان	خرد و کلان
۴۵- توفان	طوفان (تندباد)	۶۸- خورسند	خُرسند
۴۶- جفّه	جفّه (تاج)	۶۹- خوشخوئي	خوشخویی
۴۷- جَنّاق	جَنّاع	۷۰- خوشگيل	خوشگیل
۴۸- چايي	چای	۷۱- خوشنود	خشنود
۴۹- چُقَلِي کردن	چُقَلِي کردن	۷۲- درخاست	درخواست
۵۰- چُقُنْدَر	چُقُنْدَر	۷۳- دوچار	دچار
۵۱- حاله	هاله (حلقه پيرامون ماه)	۷۴- ذغال	زغال
۵۲- حج گذاشتن	حج گزاردن	۷۵- ذُکام	زُکام
۵۳- خَرّاج	خَرّاج	۷۶- ذوذَنقه	ذو زَنقه
۵۴- خَرَس	خَرَس (بريدن شاخه های زايد)	۷۷- رحمن	رحمان
۵۵- حق گزار	حق گزار	۷۸- رَشگ	رَشک

نادرست	درست	نادرست	درست
۷۹-رُمان	رُمان(نوعی داستان)	۱۰۲-طپیدن	تپیدن
۸۰-روئین تن	رویین تن	۱۰۳-طشت	تشت
۸۱-رییس	رئیس	۱۰۴-عادی	عادی
۸۲-زایر	زائر	۱۰۵-عبدالْمُطَلِّب	عبدالْمُطَلِّب
۸۳-زِرَشگ	زِرَشک	۱۰۶-عبدالله	عبدالله
۸۴-زمین مفروض	زمین مفروز	۱۰۷-عزابه	آزابه
۸۵-زبائی	زیبایی	۱۰۸-عسگری	عسگری
۸۶-سثوال	سؤال	۱۰۹-علاقمند	علاقه مند
۸۷-سپاسگذاری	سپاس گزاری	۱۱۰-عمامه	عِمامه
۸۸-سپرده گزاری	سپرده گذاری	۱۱۱-غث و ثمین	غث و سَمین
۸۹-سرمایه گزاری	سرمایه گذاری	۱۱۲-غَلطک	غلتک
۹۰-سورمه	سُرمه	۱۱۳-غلطیدن	غلتیدن
۹۱-سورمه ای	سُرمه ای	۱۱۴-عَمزِ عین	غمضِ عین
۹۲-سوقات	سوغات	۱۱۵-فتیر	فَطیر
۹۳-شاقول	شاغول	۱۱۶-غورباغه	قورباغه
۹۴-شفقت	شفقت	۱۱۷-فُرْقون	فُرغون(وسیله حمل بار)
۹۵-شکرگذاری	شکرگزاری	۱۱۸-فرمانده قوا	فرمانده قوا
۹۶-شیی *	شی * (چیز)	۱۱۹-فروگزار	فروگذار
۹۷-صواب کار	ثواب کار(پاداش)	۱۲۰-فِلاکُس	فلاشک
۹۸-صَرَب العَجَل	ضرب الأجل	۱۲۱-فوق العاده	فوق العاده
۹۹-طاس	تاس	۱۲۲-قاطی پاطی	قاتی پاتی(درهم)
۱۰۰-طالار	تالار	۱۲۳-قانون گزاری	قانون گذاری
۱۰۱-طپانچه	تپانچه	۱۲۴-قُصّات	قُصّات

ندارست	درست	ندارست	درست
۱۲۵- قَلِیان	غَلِیان	۱۴۸- مُشگ	مُشک
۱۲۶- کار ثواب	کارِ صواب (درست)	۱۴۹- مَشگ	مَشک
۱۲۷- کارگذار	کارگزار	۱۵۰- مُشگِل	مُشکِل
۱۲۸- کَلِیَّةٔ انسان	کَلِیَّةٔ انسان (قُلوه)	۱۵۱- مُصِیب	مُصِیب
۱۲۹- کوشگ	کوشک	۱۵۲- مطمع نظر	مطمع نظر
۱۳۰- کومک	کُمک	۱۵۳- مَلات	مَلاط
۱۳۱- گرهٔ کور	گرهٔ کور	۱۵۴- مُلأ لُغتی	مُلا نَقطِی
۱۳۲- گُل خِتمی	گُل خَطمی	۱۵۵- مَلَمَمه	مَلَمَمه
۱۳۳- گِلِه گذاری	گِلِه گذاری	۱۵۶- مُنَشَّات	مُنَشَّات (نامه‌ها)
۱۳۴- گُنجشگ	گُنجشک	۱۵۷- مُنَقَّص	مُنَقَّص (تیره)
۱۳۵- لایِتَجَزِی	لایِتَجَزَا	۱۵۸- می گوئیم	می گوئیم
۱۳۶- لَه	لَه	۱۵۹- نامریی	نامرئی
۱۳۷- لشگر	لشکر	۱۶۰- نام گذاری	نامگذاری
۱۳۸- مالیات	مالیات	۱۶۱- نَر دِبان	نَر دِبان
۱۳۹- مُتَعال	مُتعال	۱۶۲- نمازگذاردن	نماز گزاردن
۱۴۰- مُتَنابِه	معتنابه (قابل اعتنا)	۱۶۳- وَالِهٔ او	وَالِهٔ او
۱۴۱- مُحَمَّدابن علی	مُحَمَّد بن علی	۱۶۴- وام گزار	وام گزار
۱۴۲- مُحی الدِّین	مُحیی الدِّین	۱۶۵- وَهله	وَهله
۱۴۳- مَرَمَت	مَرَمَت	۱۶۶- ودیعه گزاردن	ودیعه گذاشتن
۱۴۴- مَرَحَم	مَرَحَم	۱۶۷- ویژه گی	ویژگی
۱۴۵- مُزدهی	مُزدهای	۱۶۸- هَر است	حِر است (نگهبانی)
۱۴۶- مُسْتَعْلَات	مُسْتَعْلَات	۱۶۹- هَم تَر از	هَم طِر از (هَم رتبه)
۱۴۷- مُشابِهٔ آن	مُشابِهٔ آن	۱۷۰- هوی نَفَس	هوای نَفَس

فهرست برخی غلطهای مصطلح و شکل درست آنها

نادرست	درست	نادرست	درست
۱- آبدیده	آبداده (مثال: فولاد آبداده)	۲۲- اسپانیولی	اسپانیایی
۲- آتش گشودن	تیراندازی کردن	۲۳- استجاری	استیجاری
۳- آخر	آخر (پایان)	۲۴- استعفا دادن	استعفا کردن
۴- آخرین	آخر، پایانی	۲۵- استفاده بردن	استه فاده کردن
۵- آزمایشات	آزمایشها	۲۶- اسلحه‌ها	سلاحها، اسلحه
۶- آشنائیت	آشنایی	۲۷- اطلاع حاصل نمودن	مطلع شدن
۷- آفریدگار	آفریدگار	۲۸- اطلاع واصله	اطلاع رسیده
۸- آمال‌ها	آمال	۲۹- اعاده حیثیت از کسی	اعاده حیثیت به کسی
۹- آموزشهای لازمه	آموزشهای لازم	۳۰- اعلم‌تر	عالم‌تر، اعلم
۱۰- آنچه که	آنچه	۳۱- افاغنه	افغانیها
۱۱- ابنیه‌ها	ابنیه - بناها	۳۲- اقلیج	مقلوج
۱۲- اتراک	ترکها	۳۳- اقشار	قشرها
۱۳- اتوشویی	خشک‌شویی، لباسشویی	۳۴- اقلأ	دست کم، حد اقل
۱۴- اثاثیه	اثاث	۳۵- اکثرأ	حد اکثر، دست بالا
۱۵- اثرات	اثرها، آثار	۳۶- اکراد	گردها
۱۶- اثنا عشری	اثنا عشری	۳۷- اگر چنانچه	چنانچه - اگر
۱۷- احياناً	أحياناً	۳۸- ألوار	لرها
۱۸- اداره‌جات	اداره‌ها، ادارات	۳۹- أنس نسبت به کتاب	أنس به کتاب
۱۹- ازدواج قبیلگی	ازدواج قبیله‌ای	۴۰- أولیتر	أولی، شایسته‌تر
۲۰- اساتید	استادان	۴۱- ایدئولوژیکی	ایدئولوژیک
۲۱- اسبابها	اسباب، سببها	۴۲- ایلات	ایلها

ندارست	درست	ندارست	درست
۴۳- با این وجود	با وجود این	۶۶- به پاس بزرگداشت	برای بزرگداشت، به پاس
۴۴- بارزدار	بارزدار	۶۷- برای العین دیدم	به چشم خود دیدم
۴۵- بازم	بارم (واحد نمره)	۶۸- به قتل رساندن	کشتن
۴۶- بازدهی	بازده	۶۹- به لِه	به نفع، به سود
۴۷- بازرسین	بازرسان	۷۰- به موقع اجرا گذاشتن	اجرا کردن
۴۸- باغات	باغها	۷۱- به ناگهان	ناگهان
۴۹- باقیات و صالحات	باقیات صالحات	۷۲- به همراه	همراه
۵۰- باکره	بکر	۷۳- بیت المقدس	بیت المقدس
۵۱- بحار الانوار	بحار الانوار	۷۴- بی تفاوت	بی اعتنا، بی توجه
۵۲- بدمصّب	بد مذهب	۷۵- بیدار خوابی	شب بیداری
۵۳- بدهیهای معزّقه	بدهیهای عقب افتاده	۷۶- پارسال گذشته	پارسال، سال گذشته
۵۴- بدیت	بدی	۷۷- پاکات	پاکتها
۵۵- بر خوردار بودن	داشتن	۷۸- پرونده مختومه	پرونده مختوم
۵۶- بر روی، به روی	روی	۷۹- پس بنابراین	پس - بنابراین
۵۷- بر علیه	علیه، ضدّ، مقابل	۸۰- پس نتیجه می گیریم	نتیجه می گیریم یا پس
۵۸- برومند	برومند (بارور، شاداب)	۸۱- پلاکارت	پلاکارد (شعار نوشته)
۵۹- برّهمن	برّهمن	۸۲- پندیات	پنדהا
۶۰- بلاد رنگ	بیدرنگ	۸۳- پیاده کردن قوانین	اجرای قوانین
۶۱- بلال حبشی	بلال حبشی	۸۴- پیدایش	پیدایی
۶۲- بنادر	بندرها	۸۵- پیشامد غیر مترقبه	پیشامد پیش بینی نشده
۶۳- بُنود	بندها	۸۶- پیشنهادات	پیشنهادها
۶۴- بهبودی	بهبود	۸۷- تبانی	همدستی پنهان
۶۵- بهانه گرامی داشت	به مناسبت...	۸۸- تَبْرِيّ	تَبْرِيّ، تَبْرًا

نادرست	درست	نادرست	درست
۸۹- تجربیات	تجربه‌ها	۱۱۰- جَنَب	جَنَم (ذات، صورت)
۹۰- تحصیلات عالیہ	تحصیلات عالی	۱۱۱- جُنُوب	جَنُوب (مقابل شمال)
۹۱- تخم مرغ کبوتر	تخم کبوتر	۱۱۲- جَهَازِیَہ	جَہَاز
۹۲- تَذْکَار	تَذْکَار	۱۱۳- چہرَتاً	از لحاظ چہرہ
۹۳- تَرَاکمہ	تُرکمانہا	۱۱۴- جَہِیزِیَہ	جہیز
۹۴- تَرَائِش	تَرَائِش	۱۱۵- چِکَاد	چِکَاد (سِرکُوہ)
۹۵- تَرَخَان	تَرَخُون (نوعی سبزی)	۱۱۶- چنانچہ اگر	اگر یا چنانچہ
۹۶- تَسْرِی	سرایت کردن	۱۱۷- چہار مَحَال	چہار مَحَال
۹۷- تَشْرِیک مَسَاعِی	اشتراک مَسَاعِی	۱۱۸- چہرہ کردن	جلوہ کردن
۹۸- تَصَادُفِ دو خودرو	تصادم دو خودرو	۱۱۹- حَجِیم*	پُر حِجْم
۹۹- تَقْدِیر*	قدردانی	۱۲۰- حِرَاف	پُر حِرَف
۱۰۰- تَکْمِیل نَقَائِص	رفع نقائص یا نقایص	۱۲۱- حُرُوفِہَا	حُرُوف، حِرَفِہَا
۱۰۱- تَلْفَات	تلف شدہ ہا	۱۲۲- حَسْبِ الفَرْمَائِش	طَبَقِ فَرْمَائِش
۱۰۲- تَلْفَنَاءُ	تلفنی	۱۲۳- حُسْنِ بَدِی	بَدِی، صَفْتِ بَدِی
۱۰۳- تَلْغَرَفَاتِ وَاصلہ	تلگراف‌های رسیده	۱۲۴- حُسْنِ خُوبِی	خُوبِی، صَفْتِ خُوبِی
۱۰۴- تَوْصِیْف	وصف، وصف کردن	۱۲۵- حَضُورِ بَہْمِ رَسَانَدِن	حَاضِرِ شَدِن
۱۰۵- تَوَلَّی	تَوَلَّی، تَوَلَّأَ	۱۲۶- حِفَاطَت	حِفْظ، نَگَہداری
۱۰۶- تُبَات	تُبَات (پایداری)	۱۲۷- حَقُوقِ مُکْفِی	حَقُوقِ کَافِی
۱۰۷- چِدَارہ	چِدَار	۱۲۸- خَانُودَاتَا	از لحاظ خانوادہ
۱۰۸- جَدَّ وَاَبَاد	جَدَّ وَاَبَا	۱۲۹- خَنجُول	خَنجَل
۱۰۹- جَزَّ وِ بَحْث	جَزَّ بَحْث	۱۳۰- خُدَامِہَا	خُدَام، خَادِمِہَا

*- تقدیر در عربی به معنی اندازه گرفتن و سرنوشت است نه قدردانی و تشکر.

**- حجیم در عربی نیامده است. (فرهنگ معین)

درست	نادرست	درست	نادرست
دسترس	۱۵۳- دسترسی	خطرها	۱۳۱- خطرات
دستورها	۱۵۴- دستورات	خواربار	۱۳۲- خوارو بار
دستور لازم	۱۵۵- دستور لازم	خانها	۱۳۳- خوانین
دسته‌ها	۱۵۶- دسته‌جات	لطفاً	۱۳۴- خواهشاً
دعای سیمات	۱۵۷- دعای سَمات	خوبی	۱۳۵- خوبیّت
از دل	۱۵۸- دِلاً	خودبسنده، خودبسا	۱۳۶- خودکفا
ادله (دلیلها)	۱۵۹- دلایل	خورش	۱۳۷- خورش
دلیر	۱۶۰- دلیر	دائم	۱۳۸- دائمی
دواها	۱۶۱- دواجات	دادرسان	۱۳۹- دادرسین
دوبرادر	۱۶۲- دوبرادران	داوطلبان	۱۴۰- داوطلبین
دستان ابولهب	۱۶۳- دودستان ابولهب	مداخله	۱۴۱- دخالت
دو طفل، طفلان	۱۶۴- دو طفلان	بر اثر	۱۴۲- در اثر
دوم این که	۱۶۵- دوّمأ	درباره	۱۴۳- در ارتباط با
دویی، دوگانگی	۱۶۶- دویّت	در این وضعیت	۱۴۴- در این شرایط
آبادیها، روستاها	۱۶۷- دهات	در	۱۴۵- دَرَب
دهه مبارک، دهه فرخنده	۱۶۸- دهه مبارکه	درباره	۱۴۶- در رابطه با
رئیس جمهوری	۱۶۹- رئیس جمهور	برای، به منظور	۱۴۷- در راستای
راحت	۱۷۰- راحتی	۵۰ سالگی	۱۴۸- سن ۵۰ سالگی
رباط (کاروانسرا)	۱۷۱- رِباط، رِباط	مقابل	۱۴۹- در مقابل
دلاوری	۱۷۲- رشادت	نزد	۱۵۰- در نزد
رشد	۱۷۳- رشد مثبت	درویشها	۱۵۱- دراویش
سقوط، کاهش	۱۷۴- رشد منفی	در یوزه، گدایی	۱۵۲- در یوزگی

نادرست	درست	نادرست	درست
۱۷۵-روزنامه جات	روزنامه‌ها	۱۹۵-سمینار مربوطه	سمینار مربوط
۱۷۶-روزنامه هفتگی	هفته نامه	۱۹۶-شاعر مطرح	شاعر برجسته
۱۷۷-رَویَه**	روش	۱۹۷-شب‌آحیا	شب‌احیا
۱۷۸-رهبریت	رهبری	۱۹۸-شب‌شام‌غریبان	شام‌غریبان
۱۷۹-زاد و بوم	زادبوم	۱۹۹-شب‌لیلة‌القدر	شب‌قدر، لیلۃ‌القدر
۱۸۰-زباناً	به زبان، زبانی	۲۰۰-شراکت	مشارکت، شرکت
۱۸۱-زبان لاتین	زبان لاتینی	۲۰۱-شُعَبَات	شعبه‌ها
۱۸۲-زُوارها	زُوارها، زُوار، زائران	۲۰۲-شفا	شفا
۱۸۳-سؤال پرسیدن	سؤال کردن، پرسیدن	۲۰۳-شکم‌خوارگی	شکمبارگی
۱۸۴-سازوکار	سازکار (ارگانیزم)	۲۰۴-شکیل	خوشگِل
۱۸۵-سالهای آتیه	سالهای آینده	۲۰۵-شمال	شمال (مقابل جنوب)
۱۸۶-سبزیجات	سبزیها	۲۰۶-شیرینیجات	شیرینیا
۱۸۷-سُجده، سجده	سجده	۲۰۷-طلاجات	گوهرها، جواهر
۱۸۸-سرمایش	سردی، سیستم سرما	۲۰۸-عَطر	عِطر
۱۸۹-سَفته	سفته	۲۰۹-علاقبند	علاقه‌بند
۱۹۰-سفر غیر منتظره	سفر پیش‌بینی نشده	۲۱۰-عملکرد	عملکرد
۱۹۱-سکنه	ساکنان، سُکَّان	۲۱۱-عهد و عیال	اهل و عیال
۱۹۲-سلامتی	سلامت	۲۱۲-عُبن	عُبن (زیان دیدن)
۱۹۳-سَلْحُشور	سِلْحُشور (دلیر)	۲۱۳-عَرَّه	عَرَّه (فریفته)
۱۹۴-سَماعی	سَماعی (شنیده شده)	۲۱۴-غزلیات**	غزلها

**- رویه در عربی به معنی فکر است.

** - جمع غزلیه است نه غزل.

نادرست	درست	نادرست	درست
۲۱۵- غیر قابل اجتناب	ناگزیر	۲۳۷- کارِ محال	کارِ مُحال
۲۱۶- غیر قابل احتراز	ناگزیر	۲۳۸- کاغذ باطله	کاغذ باطل
۲۱۷- غیره و ذلک	غیرِ ذلک (جُزاین)	۲۳۹- کاندید	کاندیدا
۲۱۸- قُتوا- قُتوا	قُتوا	۲۴۰- کاوش	کاوش
۲۱۹- فرازی از کلام	بخشی از کلام	۲۴۱- کِراهِت	کِراهِت
۲۲۰- فرامین	فرمانها	۲۴۲- کِساد	کِساد
۲۲۱- فرق داشتن از	فرق داشتن با	۲۴۳- کِفاف	کِفاف
۲۲۲- فرمان بردار	فرمان بُردار	۲۴۴- کمیسیون مربوطه	کمیسیون مربوط
۲۲۳- فرمایشات	فرموده‌ها	۲۴۵- کُنْ فیکُنْ کردن	نابود کردن
۲۲۴- فروعات	فروع، فرعها	۲۴۶- کنکاش	کاوش (جست و جو)
۲۲۵- فلاکت	بیچارگی	۲۴۷- که تا	که - تا
۲۲۶- قَلَج	مفلوج	۲۴۸- گاهاً	گاهگاه
۲۲۷- فوت	وفات	۲۴۹- گرام	گرامی (محترم)
۲۲۸- فوق الذکر	پیشگفته	۲۵۰- گرایشات	گرایشها
۲۲۹- قابل ملاحظه	عمده، فراوان	۲۵۱- گرمایش	گرمی، سیستم گرما
۲۳۰- قدیمی	قدیم	۲۵۲- گریزی از این کار نیست	گریزی از این کار نیست
۲۳۱- قرارداد های منعقد	قرارداد های منعقد	۲۵۳- گفتُمان	گفتُمان
۲۳۲- قُمار	قِمار	۲۵۴- گفت و گو داشتن	گفت و گو کردن
۲۳۳- قوانین مصوّبه	قوانین مصوّب	۲۵۵- گلایه	گله گزاری
۲۳۴- قوس و قزح	قوس قزح (رنگین کمان)	۲۵۶- گناهان صغیره	گناهان کوچک
۲۳۵- قیودات	قیود، قیدها	۲۵۷- گناهان کبیره	گناهان بزرگ
۲۳۶- کارخانجات	کارخانه‌ها	۲۵۸- گنجوی	گنج‌ای

نادرست	درست	نادرست	درست
۲۵۹- گوشمالی	گوشمال	۲۸۱- مُرْلَف	زُلف‌دار
۲۶۰- لا اقل	حد اقل، دست کم	۲۸۲- مُطْلَأ	زُرْأندود
۲۶۱- لازم به گفتن است	باید گفت	۲۸۳- مفاتیح الجنان	مفاتیح الجنان
۲۶۲- لا کردار	بد کردار	۲۸۴- مفید فایده	مفید، فایده بخش
۲۶۳- لا محاله	لا محاله (به ناچار)	۲۸۵- مُقرآمدن	مقرآمدن (اعتراف)
۲۶۴- لا مروت	بی مروت	۲۸۶- مُکَلَأ	کلاهدار، غیر معمم
۲۶۵- لا مَصَّب	بی مذهب	۲۸۷- مُلکوک	لکه‌دار
۲۶۶- لِحَاظ	لِحَاظ	۲۸۸- مَمهور	مُهر خورده
۲۶۷- مباحث اندیشه‌ای	مباحث اندیشه‌ای	۲۸۹- نَدای نَدای توحید	منادی توحید
۲۶۸- مُبَرِّز	مُبَرِّز (برجسته)	۲۹۰- مُنتج به نتیجه شدن	نتیجه دادن
۲۶۹- مُتَنَفِّذ	صاحب نفوذ	۲۹۱- مُنجمد	جامد، یخ زده
۲۷۰- متون مختلفه	متون مختلف	۲۹۲- مُنْعَلِم	معدوم، نیست شده
۲۷۱- مُثْمِر ثمر	مُثْمِر، ثمر بخش	۲۹۳- موارِد مورد نیاز	موارد نیاز، نیاز مند بها
۲۷۲- مَجَانی	مَجَان، رایگان	۲۹۴- مورد استفاده قرار دادن	استفاده کردن
۲۷۳- مَحَابَا	مُحَابَا	۲۹۵- مورد تصویب قرار دادن	تصویب کردن
۲۷۴- مُحَبَّت	مُحَبَّت	۲۹۶- مورد تعقیب قرار دادن	تعقیب کردن
۲۷۵- مَخَاطِب	مَخَاطِب (مورد خطاب)	۲۹۷- مورد ستایش قرار دادن	ستودن
۲۷۶- مَدخَل و رودی	مَدخَل یا ورودی	۲۹۸- مِهْرَبَان	مِهْرَبَان
۲۷۷- مَرْدِیت	مردی	۲۹۹- مِهْرِیَه	مَهر
۲۷۸- مَرَسولَه	فرستاده شده	۳۰۰- مِیَادِین	میدانها
۲۷۹- مَرورِی داشتن	مرور کردن	۳۰۱- مِیزِگِرْد	میزگرد
۲۸۰- مَزَاح	مِزَاح	۳۰۲- مِیوَه جَات	میوه‌ها

نادرست	درست	نادرست	درست
۳۰۳. بناجی انسانها	مُنجی انسانها	۳۰۳. تُمرات	نمره‌ها
۳۰۴. ناچاراً	به ناچار	۳۲۰. نورمهتاب	مهتاب، نور ماه
۳۰۵. نامبردار	نامُبردار (مشهور)	۳۲۱. نهار	ناهار (غذای ظهر)
۳۰۶. نامزدهای داوطلبی مجلس	نامزدهای مجلس	۳۲۲. نوین	نو
۳۰۷. نامه‌های وارده	نامه‌های رسیده	۳۲۳. وادی ایمن	وادی آیمَن
۳۰۸. نامه‌مورّخه	نامه مؤرّخ...	۳۲۴. وقت‌گذاشتن	وقت صرف کردن
۳۰۹. ناهنجار	ناهنجار	۳۲۵. هر از گاه	گاهی، گهگاه
۳۱۰. نرمش (نرم بودن)	نرمی	۳۲۶. همراهمان	همراهان
۳۱۱. نزاکت	ادب، ادب ورزی	۳۲۷. همشاگرد	همکلاس
۳۱۲. نژاداً	از لحاظ نژاد	۳۲۸. همشاگردی	همدرس
۳۱۳. نثو و نثما	نثو و نثما	۳۲۹. همکلاسی	همکلاس
۳۱۴. نظرات	نظرها	۳۳۰. همیاری	همکاری
۳۱۵. نغنا	نغنا	۳۳۱. یارایی	یارا (جرات)
۳۱۶. نفرات	نفرها	۳۳۲. ید و بیضا	یدیبیضا
۳۱۷. نقطه نظر	دیدگاه	۳۳۳. یوسف	یوسف
۳۱۸. نگاهی داشتن	نگاه کردن	۳۳۴. یونس	یونس

نشانه گذاری (سجاوندها)

استفاده درست و بجا از نشانه هایی مثل نقطه، ویرگول و غیره (که به آنها نشانه های سجاوندی هم می گویند) درست به اندازه رعایت قواعد نگارش در امر تفهیم مطالب لازم و مهم است. کاربرد این نشانه ها در ایران سابقه چندانی ندارد و در اصل از اروپاییان گرفته شده است، به همین

دلیل بعضی هنوز هم خیلی کم این نشانه هارا به کار می برند بعضی چنان بی رویه از آنها استفاده می کنند که بدتر خواننده را به زحمت می اندازند، شناخت کارکرد نشانه ها سبب می شود که آنها را درست و بجا به کار ببریم.

نشانه های پایان جمله

جمله ها یا با نقطه یا نشانه پرسش یا نشانه خطاب خاتمه می یابند و این نشانه ها موجب می شوند که لحن و منظور جمله بهتر منتقل شود.

نقطه

در پایان جمله خبری یا انشایی یا امری به کار می رود، وقتی در انتهای جمله ای نقطه می گذاریم، باید آن جمله از لحاظ معنایی و دستوری کامل باشد:

به اطلاع همکاران می رساند که بخشنامه شماره... هیئت مدیره از تاریخ ابلاغ قابل اجراء است.

لطفاً برای اطلاع از وضعیت استخدامی خود شخصاً به کارگزینی مراجعه کنید.

بعد از حروف اختصاری هم در مواردی نقطه می گذارند (مثل حق، یاسی، سی، یو).

درانتهای عبارتی که فعل ندارد و کامل نیست (مثلاً عنوان یک بخشنامه یا یک نمودار) نقطه نمی گذاریم، نمودار میزان تولید در سال 1376 (بدون نقطه)

؟ (نشانه پرسش)

در پایان جمله های پرسشی عموماً این نشانه گذاشته می شود تا بخصوص در صورت نبودن ادات پرسش (مثل چرا، آیا، کجا، کی، چه وقت ...،) خواننده متوجه پرسشی بودن جمله بشود. (در زبان گفتاری، لحن وزیر ویم صداست که مفهوم پرسش را منتقل می کند.)

وقتی دیدید در صندوق باز است، چرا بلافاصله به نگهبانی اطلاع ندادید؟

فکر کردید چیز مهمی نیست؟

* در مواردی که جمله پرسشی به طور مستقیم نقل نمی شود، آوردن نشانه پرسش لزومی ندارد:

حالا باید دید پرونده ای هم گم شده است یا نه.

! (نشانه خطاب یا تعجب)

این نشانه در پایان کلمه ها یا جمله های خطاب یا جمله هایی می آید که حاکی از حیرت یا تحسین اند. افراط در کاربرد این نشانه از قدرت نوشته می کاهد. البته در نامه های اداری به ندرت از آن استفاده می شود.

این نمودار قبل از تصحیح رشدی برابر با 300% را نشان می داد!

به این ترتیب لابد باید در این موسسه را بست!

نشانه های میانی

در میان جمله ها از نشانه هایی چون ویرگول ، تیره ، نقطه ویرگول و ... استفاده می شود.

، (ویرگول)

معمولاً از این نشانه برای جدا کردن چند چیز (مثلاً چند صفت) هم ارز یا چند کلمه که در جمله نقشی مشترک داشته باشند استفاده می شود:

مولفان، ناشران، و کتابفروشان همگی می دانند که این اقدام تاثیر مثبتی در کاهش قیمت ، افزایش تیراژ ، و بهبود تولید کیفیت کتاب خواهد داشت.

ذکر این نکته لازم است در بسیاری از موارد در زبان فارسی می توان به جای ویرگول از "واو" عطف (به دفعات) استفاده کرد:

پژوهشگران و کارشناسان و کارکنان این مرکز...

برخی به اشتباه وظیفه اصلی ویرگول را ایجاد مکث می دانند و مثلاً پس از فاعل ویرگول می گذارند که اشتباه است (نباید نوشت: " کتاب حاضر ، بخشی از ...").

گاه از ویرگول برای جدا کردن جمله معترضه استفاده می کنیم (معترضه یعنی عبارت یا جمله ای که برای توضیح چیزی که پیشتر ذکر شده است به کار می رود) :

در این جلسه ، که به بحث درباره محیط زیست اختصاص داشت ، مسئله آلاینده های صنعتی هم مطرح شد.

پس از عبارتهای مقدماتی یا جمله های ناقص پیرو نیز ویرگول می آوریم:

چنان که آگاهید ، در برنامه پنجساله دوم پیش بینی شده است که ...

پس از رسمیت یافتن جلسه ، نماینده سازمان گزارش مشروحی ارائه کردو....

بین عبارت شرطی و نتیجه شرط نیز ویرگول می آوریم:

اگر بموقع به تهران برسید، می توانید شخصا مسئله را با ایشان در میان بگذارید.

بعد از قیدهایی مثل اولاً ، ثانیاً ، و ثالثاً ویرگول می گذاریم.

بعد از عبارتهایی مانند برای مثال ، و برای نمونه ، که معمولاً بعد از آنها نمونه ای ارائه می شود، ویرگول می آوریم.

بعداز نامی که مورد خطاب قرار گرفته است ویرگول می گذاریم:

آقای ... ، خواهشمنداست که ...

بعداز ذکر تاریخ نیز ویرگول می گذاریم:

در سال 1366 ، در قرن بیستم ، ...

گاهی ویرگول کمک می کند که نوشته از اول درست خوانده شود و خواننده مجبور نشود به عقب برگردد:

در صورت تکرار اشتباه ، کاری از این اداره ساخته نیست. (اگر ویرگول نباشد ، ممکن است دفعه اول "اشتباه کاری" خوانده شود.)

- (تیره بلند)

این نشانه برای جداکردن عبارت یا جمله معترضه به کار می رود:

در جلسه مورخ ... - که بیش از چهار ساعت طول کشید -

تصمیم گرفته شد ...

گاه هم جمله معترضه یا توضیحی پایان بخش جمله است که در این صورت فقط تیره اول می آید و جمله به نقطه ختم می شود:

پیمانکار باز هم عذر آورده است - عذری که به نظر موجه نمی رسد.

اگر بخشهای گوناگون یک مطلب را جدا بنویسیم و هر بخش را با شماره یا حروف الفبا مشخص کنیم ، بعداز هر شماره یا حرف ، خط تیره می گذاریم:

1- ... الف...؛ ب ...

برای جدا کردن مثالهای مختلف یا بخشهای گوناگون یک موضوع نیز می توانیم به جای مشخص کردن هر بخش با شماره یا حروف الفبا ، فقط در آغاز هر بخش در سر سطر خط تیره بگذاریم.

تیره بلند به معنی "تا" نیز به کار می رود: در سالهای 60 - 65 ، 20 - 35 متر.

البته بهتر آن است که در این موارد خاص به جای تیره همان واژه تا را بیاوریم: 20 تا 35 متر

- (تیره کوتاه)

این نشانه در صفتهای مرکب بکار می رود:

اوضاع سیاسی - اجتماعی ؛ روابط فرهنگی - اقتصادی ؛ اداره سیاسی - عقیدتی

؛(نقطه ویرگول)

این نشانه از ویرگول قوی تر است ، اما نشانه توقف کامل نیست یعنی با نقطه فرق دارد.

نقش این نشانه در جمله معمولا جداکردن دسته هایی است که اجزاء متعدد دارند:

در کشتی با دو مدال طلا ، یک نقره ، و 4 مدال برنز به مقام اول؛ در وزنه برداری با یک مدال طلا ، سه مدال نقره ، و یک مدال برنز به مقام دوم ؛ و در ژیمناستیک با یک مدال نقره و 2 مدال برنز به مقام پنجم رسیدیم.

گاه نیز نقش آن جداکردن جمله هایی است که از نظر ساختمان و مفهوم 62 نوشته های اداری

مستقل به نظر می رسند،ولی دریک عبارت طولانی برای بیان کلی یک مطلب به هم پیوسته اندیازیک حکم کلی پیروی می کنند:

کمیته فنی باید به بررسی پیش نویس طرح بپردازد،ملاحظات خود را در آن بگنجانند،هزینه کل را تخمین بزنند،ومتن نهایی را به شور ارسال کند.

گاه نیز معترضه پایان جمله را از باقی جمله جدا می کند ومیان دو جمله ای می آید که جمله دوم توضیح یا مثال یا تعبیری دیگر از جمله اول باشند:

جلسه روز یکشنبه هم با تاخیر آغاز شد،اتفاقی که گویا کاملاً عادی شده است.

:(دونقطه)

این نشانه برای معرفی چکیده ای از اقلام یا ارائه خلاصه ای کلی می آید:

در زیر برخی از استانداردهای مصوب این جلسه رامی خوانید:

یا برای تعریف چیزی می آید:

مسئله این است: برای جبران خسارت ناشی از توقف تولید چه باید کرد؟

() (هلال / پرانتز)

آنچه در بین دو هلال قرار می گیرد توضیحاتی است خارج از متن کلام که به این صورت مشخص می شود:

اولین کارخانه این شرکت در مهرماه 1348 (دو سال پس از تصویب طرح) شروع به کار کرد.